

Need to Firmness: A Hint as to Need Theorie

Abdol-Hamid Shams¹ Associate Professor, Department of Public Administration, Institute for Management and Planning Studies, Iran.

Abstract

The emergence of various needs theories demonstrates man's constant interest in understanding his own human nature more and better. These theories have some overlaps, while each one contains diverse sub-categories. However, with a closer look, we find out that all these theories primarily intend to satisfy one certain need which is the "need for stability". Stability may be defined as the absence of constant and repetitive occurrence of events, behaviors or stimuli that can otherwise disrupt the function and equilibrium of individual and social systems. Therefore, when stability is present, equilibrium prevails over the system. Since stability bears stages, any human or organizational system may have higher aspirations to satisfy their needs by moving to higher stages. As a result, they temporarily disrupt their stability in order to achieve stability advantage. This is comparable to an investor who temporarily puts his economic stability at risk in a project only to achieve higher growth. This theoretical paper has tries to round up needs and stability theories so it might make a new contribution to the administrative and behavioral sciences

Keywords: Need, Stability, Equilibrium, Want, Motivation, Homeostasis.

1. a.shams@imps.ac.ir

عنوان مقاله: نیاز به ثبات: تکمله‌ای بر نظریه‌های نیاز

عبدالحمید شمس^۱

دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۲۴

پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۰۴

نقطه نظر

چکیده:

پیدایش نظریه‌های مختلف در زمینه نیاز بیانگر دلمشغولی مستمر انسان برای شناخت هرچه بیش‌تر خویش است. هر یک از این نظریه‌هایی که دارای همپوشانی هستند، دسته‌بندی‌های متنوعی را مطرح می‌کنند، اما با اندکی تعمق درمی‌یابیم که همه آن‌ها به سوی ارضای یک نیاز حرکت می‌کنند و آن «نیاز به ثبات» است. ثبات را شاید بتوان عدم وقوع مستمر و مکرر حوادث، رفتارها، و تحریک‌هایی دانست که می‌توانند کارکرد و تعادل یک نظام انسانی و اجتماعی را برهم زنند. بنابراین، در صورت وقوع ثبات، تعادل بر سیستم حاکم می‌شود. اما از آن‌جا که ثبات‌ها مراتبی دارند، یک نظام حقیقی (انسانی) یا حقوقی (سازمان‌ها)، ممکن است که افزون‌طلبی بیش‌تری داشته باشد و برای ارضای نیاز خود، به‌طور موقت ثبات خود را برهم زند تا به «ثبات برتری» دست یابد. مانند کسی که با سرمایه‌گذاری در یک طرح، ثبات اقتصادی خود را به‌طور موقت زیر سوال می‌برد تا به رشد بیش‌تری دست یابد. در این پژوهش نظری، تلاش می‌شود که ضمن نزدیک کردن نظریه‌های مربوط به نیاز و ثبات، سهم علمی نوینی در زمینه علوم اداری و رفتاری ارائه گردد.

کلیدواژه‌ها: نیاز، ثبات، تعادل، خواسته، انگیزش، هم‌ایستایی

۱. دانشیار گروه مدیریت دولتی، موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی

a.shams@imps.ac.ir

مقدمه

آن محرکی که رفتار ما را برای رسیدن به هدف یا اهدافی تعیین می‌کند، نیاز (انگیزش) است. رفتار عبارت است از یک سلسله‌فعالیت‌هایی برای دستیابی به یک وضعیت مطلوب. آدمی همواره در حال اقدام به عملی است مانند قدم زدن، خوردن، خوابیدن، و فکر کردن. انسان در بیش‌تر موارد، همزمان، بیش از یک فعالیت یا اقدام انجام می‌دهد؛ برای مثال، در حالی که دراز می‌کشد، فکر می‌کند و شاید در همان شرایط نیز به یک نوای موسیقی گوش دهد؛ انگیزه‌ها «چرا»های رفتار هستند. آن‌ها سبب شروع و ادامه فعالیت‌ها هستند. انسان‌ها نه‌تنها از لحاظ توان انجام کار، بلکه از لحاظ گرایش و اراده انجام کار یا انگیزش نیز باهم تفاوت دارند. به عبارت دیگر، انگیزش افراد به نوع نیاز آنان بستگی دارد. این نیروی محرک عاملی است که در درون هر فرد، او را به فعالیت و کار وامی‌دارد (هرسی و بلانچارد، ۱۳۸۰). انگیزه یا نیاز یک حالت درونی در فرد است، در حالی که هدف‌ها و نتایج جذاب بیرون از فرد قرار دارند و گاهی از آن‌ها به عنوان پاداش‌های «مورد انتظار»، که انگیزه‌ها را به سوی خود معطوف می‌دارند، یاد می‌شود (هرسی و بلانچارد، ۱۳۸۰). انگیزه‌ها و نتایج جذاب یا هدف‌ها روی هم اثر متقابل دارند. اگر انگیزه در فرد بالا باشد، وی اهداف بلند را انتخاب می‌کند و اگر ارزش هدف بسیار بالا باشد، انگیزه فرد برای کسب آن تشدید می‌شود؛ اما چه اهداف بلندپروازانه باشند و چه اهداف و نتایج کوچک و موقت دنبال شوند، عملکردها زاینده «نیاز به ثبات» هستند. به عبارت روشن‌تر، ارضای هر یک از این نیازها و رسیدن به آن «نتایج جذاب»، یک هدف غایی را دنبال می‌کند و آن «رسیدن به ثبات» یا به نظر فروید، «تعادل حیاتی» است. موضوع دیگری که می‌توان به مباحث بالا اضافه کرد، مربوط به نیاز^۱ به ثبات در سازمان‌هاست. سازمان‌ها نیز مانند اشخاص حقیقی دارای نیازهایی هستند که پس از عبور از فیلترهای فرهنگ سازمانی و «ارضای خواسته»، ثبات آن‌ها را تامین می‌کنند. آن‌ها نیز گاه به‌طور موقت نیازهای خود را مهار می‌کنند و ثبات خود را برهم می‌زنند تا به «ثبات برتر» دست یابند. اما جالب خواهد بود، اگر این فرض را مطرح کنیم که اگرچه به‌طور طبیعی سازمان‌ها از «کارکرد بهینه»^۲ ارتزاق می‌کنند، اما برخی از سازمان‌های بحران‌گرا، همانند انسان‌های تندرو، از «کارکرد نادرست»^۳

1. Need

2. Fonctionnement

3. Disfonctionnement

ارتزاق می‌کنند؛ به عبارت دیگر، به بحران نیاز دارند و ثبات خود را در بحران جستجو می‌کنند. بر اساس این، کلیم کاشانی می‌گوید: ما زنده به آنیم که آرام نگیریم / موجیم که آسودگی ما عدم ماست. نیاز در زندگی انسان، از چنان جایگاهی برخوردار است که بدون نیاز - به نظر نویسنده - هیچ حرکتی و سازمانی به وجود نمی‌آید؛ به عبارت دیگر، فقدان نیاز به معنی رکود، سکون، و مرگ است. انسان از اساس نیازمند آفریده شده است تا به طور مستمر به تلاش و تکاپو برای ارضای نیازها و جبران کاستی‌ها در زندگی خود باشد و مسیر تکامل را طی کند. نوع و شدت رفتار انسان نیز به میزان قدرت نیاز در یک مقطع از زمان بستگی دارد؛ اولویت‌بندی نیازها انسان را مجبور می‌کند که برخی نیازها را فوری ارضا کند و برخی را به بعد موکول نماید؛ یا گاه برخی نیازها را سرکوب کند تا شکل کیفی‌تر یا برتر از نیاز را ارضا کند و به «ثبات برتر» دست یابد.

در ارتباط با موضوع نیاز و انگیزه، و اتخاذ نوعی رفتار در انسان، نظرها و رویکردهای گوناگونی مطرح است: در گام نخست، تصور می‌شود که نوع رفتار انسان را نوع نیازش تعیین می‌کند (رضاییان، ۱۳۸۶)؛ اما با تعمق درمی‌یابیم که نیاز به‌تنهایی نمی‌تواند عامل فعالیت انسان باشد؛ بلکه احساس نیاز، توان (جسمی و تخصصی) ارضای نیاز، و فقدان موانع (ذهنی و عینی) در برابر ارضای آن ضروری است تا انسان اقدام به رفع نیاز کند. برای مثال، فردی احساس می‌کند که نیاز به لباس دارد، توان مالی برای خرید آن را نیز دارد، اما یک مانع ذهنی دارد، او پیش خود می‌گوید: «بهتر نیست اول برای نزدیکان خود لباس بخرم و اگر پولی باقی ماند، برای خودم خرید خواهم کرد». در این‌جا نیاز به ایثار در فرد بالاتر از نیاز به لباس است؛ و او که می‌توانست از راه خرید لباس به ثبات موقت برسد، با نخریدن آن برای خود، به نیاز کیفی‌تری پاسخ می‌گوید و در نتیجه، به ثبات پایدارتری می‌رسد. پس در این‌جا به فرضیه جدیدی می‌رسیم که: «نوع ثبات مورد نظر شخص است که رفتار او را تعیین می‌کند» (شمس، ۱۳۹۰).

هدف پژوهش حاضر، ارائه مدل مفهومی برای تبیین نظریه ثبات است؛ به عبارت دیگر، هدف طرح ارائه مجموعه‌نظریه‌ای است که با تجمیع آن‌ها در قالب مدلی مفهومی می‌توان نام «نظریه نیاز به ثبات» را برای آن برگزید. به دیگر سخن، پژوهشگر بر این مهم تاکید دارد که انسان تنها یک «نیاز مادر» دارد و آن «نیاز به ثبات» است. هر آنچه در نظریه‌های دیگر، چون نظریه‌های فروید، موری، مازلو، و هرزبرگ آمده‌اند، در واقع برای رسیدن و ارضای یک نیاز غایی با نام «ثبات» (جسمی، روحی، روانی، و رفتاری) است.

با توجه به مقدمه بالا، این پژوهش نظری به چهار بخش تفکیک می‌شود: نخست مبانی نظری

و ادبیات پژوهش، شامل مفاهیم و گونه‌ها اشاره می‌شوند؛ سپس در بخش دوم، پیشینه پژوهش بررسی خواهد شد؛ در بخش سوم، یافته‌های پژوهش و مدل مفهومی، و سرانجام در بخش پایانی، پژوهشگر ضمن ارائه یک نتیجه‌گیری، دستاوردهایی نظری درباره ثبات ارائه می‌کند.

مبانی نظری پژوهش

مفاهیم مرتبط با نظریه نیاز

نظریه، بیان روابط بین دو یا چند پدیده است. یک نظریه علمی به بیان روابط علت و معلولی بین پدیده‌ها می‌پردازد و یک نظریه توصیفی شرح و تفصیلی از یک یا مجموعه‌ای از پدیده‌ها را بیان می‌کند. پس نظریه یک نظر یا ایده است که مورد تایید تعداد قابل توجهی از متخصصان در آن زمینه باشد. اما نباید به این تعریف ساده اکتفا کرد. نظریه جمله‌هایی است که برای توضیح پدیده‌ها، به بیان روابط و قانون‌مندی بین آن‌ها می‌پردازد. به دیگر سخن، نظریه مجموعه‌ای از اظهارها و جمله‌های منظم و به هم مرتبط است که یک پدیده یا پدیده‌هایی را برای ما تشریح و تبیین می‌کند (مک‌دونالد و اشنبرگر، ۱۳۸۷). هر یک از این جمله‌ها، ارتباطی معنادار باهم دارند، همدیگر را نفی نمی‌کنند، بلکه حامی هم هستند و گاه شماری از جمله‌های یک نظریه به مثابه چتری برای دیگر جمله‌ها عمل می‌کنند. به عبارت روشن‌تر، نظریه عبارت است از تجمع گزاره‌های به هم پیوسته‌ای که مکمل یکدیگرند و یک پدیده را از جهت‌های مختلف تبیین می‌کند و در نهایت، روابط حاکم بر آن (پدیده) را برای دانش‌پژوهان بازگو می‌نماید (تاکید از نویسنده).

در واقع، جمله‌های مرتبط با یکدیگر فرضیاتی هستند که به گونه‌ای پلکانی، هر یک مفروض دیگری است. به دیگر سخن، هر فرضیه‌ای که کلی‌تر است، پله‌ای است برای فرضیه‌ای که از کلیت کم‌تری برخوردار است. بر اساس این، از پله بالا شروع می‌کنیم و به پله پایین‌تر گام برمی‌داریم؛ یعنی از کلیات به سوی جزئیات حرکت می‌کنیم. در مجموع باید گفت: در اصل نظریه جدای از فرضیه، وجود خارجی ندارد. در این زمینه، همه چیز بستگی به فرضیه دارد، گاه فرضیه کلی و گاه فرضیه جزئی و مرتبط با یک پدیده خاص است. در این رابطه، حتی می‌توان به یک جمله ساده که بیان‌کننده فرضیه است نیز جایگاهی برابر با یک نظریه داد. برای نمونه فرضیه نسبیت آلبرت آینشتاین.

برای ساخت یک نظریه، نخست باید مجموعه‌ای از اسیومها^۱ (قطعه‌فکرها)ی بدیهی و

1. Axiom

گاه غیربديهی منسجم و هماهنگ را در کنار یکدیگر گذاشت و از مجموع منسجم و یکپارچه آن‌ها یک نظریه ساخت. برای مثال، برای ساخت یک دیوار، اکسیوم‌ها آجرها و سیمانی هستند که به‌طور منظم و یکپارچه در کنار هم و روی هم قرار می‌گیرند تا دیوار (نظریه) ساخته شود. اگر آجرها بدون سیمان کنار هم و بر یکدیگر سوار شوند، انسجام و یکپارچگی نخواهد داشت، در نتیجه، ناپایدار خواهند بود. نظریه نیز، در صورتی که از اکسیوم‌های غیرمنسجم شکل گیرد، استحکام کافی را ندارد و با چند استدلال ساده فرو می‌ریزد. اما اگر اکسیوم‌ها با یکدیگر پیوستگی و انسجام داشته باشند، نظریه هم از انسجام و یکپارچگی برخوردار است و مسئله را حل می‌کند. یک نظریه عبارت است از مجموعه‌ای منسجم و نظام‌مند از باورها و پیشنهادها، که به ما اجازه می‌دهد، پدیده‌هایی را که در یک زمینه مفروض هستند، توضیح دهیم و در آن زمینه، پیش‌بینی داشته باشیم. اما باید یادآوری کرد که هر نظریه‌ای، الزاماً علمی نیست. برای مثال، نظریه دیالکتیک تاریخی کارل مارکس - مبتنی بر مجموعه‌ای از باورهای منسجم و نظام‌مند وی و یارانش است که جامعه بی‌طبقه کمونیستی را پیش‌بینی می‌کند - به‌طور تجربی در هیچ جامعه‌ای به‌طور علمی به اثبات نرسیده است.

از مجموعه مباحث بالا نتیجه می‌گیریم که نظریه مجموعه‌ای از گزاره‌های فرضیه‌ای است که درباره ویژگی‌های یک پدیده، علل و دلایل پدیدآورنده آن، یا رابطه آن با دیگر پدیده‌ها، اظهارها و پیشنهادهایی ارائه می‌دهد. البته این تعریف و شاید هیچ تعریف دیگری کامل و جامع نباشد، چرا که نظریه‌پردازی آن‌چنان گسترده است و موضوع‌های گوناگونی را پوشش می‌دهد که یک تعریف واحد به‌سختی می‌تواند این گستردگی را در بر گیرد (اشترین، ۱۳۹۰).

مفهوم نیاز

«نوع رفتار انسان را نوع نیاز، توان انجام عمل، و انگیزه برای انجام عمل مشخص می‌سازد». واژه «نیاز»، که مترادف «خواست»، «تمایل»، «انگیزه»، «گرایش»، و «آرزو» دانسته شده است، به نظر موری^۱ (۱۹۳۸)، عبارت است از نیرویی که از ذهنیت‌ها و ادراک آدمی سرچشمه می‌گیرد و اندیشه و عمل را چنان تنظیم می‌کند که فرد به انجام رفتاری می‌پردازد تا وضع نامطلوبی را در جهتی معین تغییر دهد و حالت نارضایتی را به رضایت و ارضای نیاز تبدیل کند. در تعریفی دیگر، نیازها را عبارت از تمایل‌های به‌نسبت ثابتی در افراد می‌دانند که می‌توانند رفتار آنان را در جهتی خاص موجب گردد. نیازها، از راه تغییرهایی که در درون موجود صورت می‌گیرند یا از راه

1. Murray

محرك‌های محیطی، فعال می‌شوند.

رضاییان (۱۳۸۶)، انگیزه را با نیاز مترادف می‌داند و معتقد است که انگیزه‌ها، «چرا»های رفتار هستند. آن‌ها موجب آغاز و ادامه فعالیت می‌شوند و جهت کلی رفتار هر فرد را معین می‌سازند. در حالی که این دو مفهوم، اگرچه دارای همپوشانی هستند، اما یکی نیستند. در این راستا، برخی روان‌شناسان مفهوم انگیزش را به عواملی محدود می‌کنند که به رفتار نیرو می‌بخشد و به آن جهت می‌دهد (هرسی و بلانچارد، ۱۳۸۰). برای مثال، دو شخص را مجسم کنید که روی کاناپه‌ای نشسته و گرسنه هستند، و این وضعیت ثبات بیولوژیکی آن‌ها را برهم زده است، اما آن‌ها از نظر توان انجام کار و تخصص آماده کردن غذا با یکدیگر برابر نیستند. پس یکی از آنان که دارای انگیزش یا اراده انجام کار و تخصص لازم است (یعنی دارای عواملی است که به رفتار او نیرو می‌بخشد)، از جا بلند می‌شود و برای آماده کردن غذا به آشپزخانه می‌رود، و دیگری که انگیزش و عزم لازم را برای انجام آن کار ندارد، ترجیح می‌دهد روی کاناپه بماند. در ارتباط با این مثال، اگر نظر رضاییان را قبول کنیم، باید پرسید: چرا آن شخص برای آماده کردن غذا به آشپزخانه رفت؟ پاسخ: «برای اینکه گرسنه بود»؛ اما چرا آن دیگری برخلاف گرسنه بودن، حرکت نکرد؟ ممکن است بگوییم: «چون او اراده و تخصص لازم برای انجام آن کار را نداشت»، یا اینکه «نیاز به استراحت بر نیاز به رفع گرسنگی غالب بود». بنابراین، می‌توان گفت: «نوع رفتار انسان را قوی‌ترین نیاز، توان، و انگیزه برای انجام عمل مشخص می‌کند». در همین رابطه، رضاییان می‌گوید: «هر انسان صدها نیاز دارد و همه این نیازها در شکل دادن رفتارش رقابت می‌کنند. پس چه عاملی موجب می‌شود که شخص از میان همه این نیازها، یکی را از راه فعالیت ارضا کند؟». در پاسخ می‌گوید: «نیازی که شدید است موجب فعالیت می‌گردد» (رضاییان، ۱۳۸۶: ص ۲۳).

برای مثال، اگر فردی همزمان، هم خوابش بیاید و هم تشنه شود، اگر تشنگی او شدید باشد، این وضعیت بیولوژیک، شدیدترین فشار را برای برهم زدن ثبات جسمی فرد تشنه وارد می‌کند. پس فرد، بعد از نوشیدن جرع‌ای آب و احساس تعادل و ثبات، به خواب خواهد رفت. بنابراین، در گام نخست تشنگی رفتار فرد را مشخص می‌کند و سپس نیاز به خواب، اقدام بعدی او را تعیین می‌کند. بویل در تعریف نیاز می‌گوید: «نیاز وضعیتی است بین آنچه هست و آنچه مطلوب‌تر است. نیاز کلید فراخوانی رفتار است که در آن یک حالت نبود تعادل ایجاد می‌شود، بنابراین، نشان‌دهنده نبود تعادل است، نبود تطابق یا یک شکاف بین وضعیت موجود یا حالت بودن و یک سلسله‌شرایط جدید یا تغییر یافته، با فرض این که مطلوب‌تر باشد. نیاز همیشه مشخص‌کننده یک شکاف است» (بویل، ۱۳۷۴).

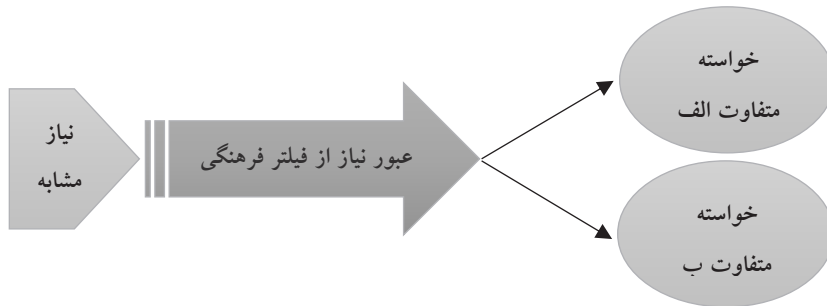
انگیزه و هدف

به‌طور کلی، نیاز یا انگیزه یک حالت درونی در فرد است. در صورتی که هدف‌ها بیرون از فرد قرار دارند و روان‌شناسان اغلب آن را «محرک» می‌نامند. محرک گاه به پاداش‌هایی اشاره دارد که فرد به آن امید بسته است و انگیزه‌هایش به سوی آن هدایت می‌شود (هرسی و بلانچارد، ۱۳۸۰). انگیزه‌ها و هدف‌ها روی هم اثر متقابل دارند؛ اگر انگیزه در انسان بالا باشد، اهداف متعالی و بزرگ انتخاب می‌شوند و اگر ارزش هدف بسیار بالا باشد، انگیزه او را برای رسیدن به آن تشدید می‌کند (رضاییان، ۱۳۸۶). در نظریه انگیزش فروید، غریزه نیروی اصلی برای انرژی جسمانی و روانی است و دارای منشای زیستی است؛ یعنی «از درون ارگانیزم سرچشمه می‌گیرد و به ذهن رسوخ می‌کند» (مارشال ریو، ۱۳۸۰). فروید ذهن انسان را به کوه یخی تشبیه می‌کند که بخش کوچک‌تر هشیار (ذهن خودآگاه) و بخش بزرگی که ناپیداست، ناخودآگاه است. بدین ترتیب، زندگی روانی شامل سه بخش هشیار، نیمه‌هشیار، و ناهشیار (ذهن ناخودآگاه) است. از میان این، تأکید فروید بر بخش سوم این تقسیم‌بندی است که «مخزن غیرقابل مشاهده تجربه‌های سرکوب‌شده و امیال نیرومند ارضاننده {است که} بخش کم‌وبیش وسیعی از رفتار ما را تعیین می‌کند، بدون آن که فرد دلیل و چرایی رفتارش را بداند. برعکس، در صورتی که انگیزه و هدف در ذهن هشیار فرد باشد، او به هنگام اقدام به عمل می‌داند {که} با چه انگیزه و برای چه هدفی دست به عمل زده است (مارشال ریو، ۱۳۸۰، ص ۲۹۰).

نیاز و خواسته

نیاز شامل موارد اصلی مورد احتیاج هر فرد است، مواردی چون نیاز به غذا، آب، لباس، سرپناه، احترام، امنیت، و الخ، از اصلی‌ترین نیازها هستند. با اندکی دقت درمی‌یابیم که نیازها در تمام انسان‌ها مشابه هستند؛ اما هنگامی که این نیازها برای تأمین اهدافی خاص قرار گیرند که فرد بتواند بدان وسیله نیازی را تأمین کند، آن‌ها تبدیل به خواسته^۱ می‌شوند. برای مثال، نیاز به غذا برای یک کانادایی در اوتاوا و یک نفر از اهالی گیلان یکسان است؛ اما این نیاز در فرد کانادایی به «خواستن» یک ساندویچ یا چیزبرگر و نوشابه منجر می‌شود، اما فرد اهل شمال ایران برای برآوردن همان نیاز به احتمال بسیار به دنبال کته‌پلو خواهد رفت. این مثال، به‌روشنی نشان می‌دهد که برخلاف تشابه در نیازها، خواسته‌های آن‌ها متفاوت است. پس می‌توان نتیجه گرفت که فرهنگ و عادات در یک جامعه توان شکل دادن به خواسته‌های افراد را دارد (نگاه کنید به شکل ۱).

1. Wants



شکل ۱: فرایند تبدیل نیاز مشابه به خواسته‌های متفاوت

اما موضوع برای تقاضا^۱ کمی روشن‌تر است. «تقاضا» یعنی خواستن محصولاتی خاص که تامین آن منوط به توان پرداخت مقدار مشخصی پول است (کاتلر، ۱۳۹۷، ص ۱۳). بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که «نیاز» در ذات انسان وجود دارد، «خواسته» شکل برآورده شدن نیاز است؛ و «تقاضا» نیز، بیش‌تر مفهومی اقتصادی است، یعنی خواسته‌ای که فرد توان مالی (پولی) تهیه آن را داشته باشد (کاتلر، ۱۳۹۷).

آمال و آرزوها

در جوانی یکی از آرزوهای من این بود که قهرمان کشتی جهان شوم، اما آیا به آن نیاز داشتم؟ پاسخ آن به‌ظاهر مشخص است: نه، احتیاجی نداشتم، بلکه آرزو داشتم که قهرمان جهان شوم. چرا؟ چون «ارضای نیاز» رابطه‌ی نزدیکی با خواست تداوم حیات دارد، در حالی که آرزو رابطه مستقیم و نزدیکی با تداوم حیات ندارد. بنابراین، توانستم به حیات خود ادامه دهم، بدون قهرمان جهان شدن. اما گاه آرزو در قلمرو نیازهای جسمی وارد می‌شود؛ در این شرایط می‌توان نام آن را «هوس» گذاشت.

هوس

گاه می‌گوییم که آرزو دارم یا هوس^۲ کرده‌ام که یک قهوه تلخ بنوشم یا ترشی بخورم. این گزینه من نه بستگی به ادامه حیات من دارد و نه یک الزام اخلاقی است؛ بلکه یک میل و گرایش،

1. Demand
2. Wish
3. Desire

و در برخی شرایط یک هوس است. بدین ترتیب، تفکیک بین هوس و آرزو از یک‌سو، و نیاز از سوی دیگر، تفکیک میان چیزهایی است که برای ادامه حیات لازم هستند. ولی باید توجه کرد که یک وضعیت یا پدیده که می‌تواند موضوع آرزو یا هوس یک فرد باشد، ممکن است برای فردی دیگر یک نیاز باشد و با ادامه حیات آن شخص پیوند داده شود. برای مثال، تقاضا برای خوردن یک نوع خوراکی یا نوشیدنی خاص انسان‌های آمریکای جنوبی، می‌تواند برای یک ایرانی هوس باشد، در صورتی که همان خوراکی‌ها برای یک فرد بومی در چارچوب نیاز قرار گیرد. همین موضوع را برای آن ایرانی از زاویه دیگری ببینیم: اگر فرد یادشده تصمیم به اقامت دائمی در آمریکای جنوبی بگیرد، کم‌کم همان غذایی که برایش به مثابه یک هوس بود، به غذای معمولی وی تبدیل می‌شود. همین‌طور ممکن است که آرزوی قهرمان جهان شدن ممکن است برای وزنه‌برداری که به دلیل دوپینگ ناخواسته، از ادامه زندگی ورزشی محروم شده است، یک هوس نباشد، بلکه به قول مازلو نیاز به شکوفایی باشد و با ادامه حیات او پیوند بخورد، به‌طوری که حتی آن قهرمان بعد از دریافت حکم محرومیت اقدام به خودکشی کند. پس به نظر من «ادامه حیات»، یک معیار واقع‌بینانه برای مرزبندی بین این دو گروه از پدیده‌ها نیست.

در صورتی که این دو وضعیت را جدای از یکدیگر بگیریم، وقتی نیاز تحقق نمی‌یابد، احساس محرومیت^۱ می‌کنیم و هنگامی که آرزو و هوس برآورده نمی‌شود، احساس تحقیر^۲ می‌کنیم. حال مسئله را کمی از زاویه دیگر بررسی می‌کنیم: هرچه سطح زندگی و رفاه ما بیش‌تر باشد، نیازهای ما به «امیال» نزدیک‌تر می‌شود. در این شرایط، فرد با رسیدن به آرزو و امیال خود، احساس ثبات بیش‌تری می‌کند؛ اما اگر آرزوها و امیال ما تا سطح تحقق نیازهای اولیه، برای ادامه حیات پایین بیاید، فرد، خواسته یا ناخواسته، در وضعیت بی‌ثباتی قرار می‌گیرد، و احساس محرومیت و گاه احساس تحقیر را لمس می‌کند. در این شرایط می‌توان گفت: برخی انسان‌ها در برخی شرایط بحرانی، آرزوهایشان در سطح نیازهای اولیه است. برای نمونه، انسانی که در صحرای بی‌آب و علف سرگردان است، نیاز به نوشیدن چند جرعه آب، حتی نامرغوب، برایش یک آرزوست و با نوشیدن یک ظرف آب به ثبات موقت می‌رسد. همین شخص در شرایط مناسب و در کنار یخچال منزل خود از خوردن همان آب با همان کیفیت ممکن است تعادل خود را از دست بدهد و با دور ریختن آب درون ظرف با خشم بگوید: «این آب بدمزه است».

1. Privation
2. Frustration

رابطه تعادل و ثبات

حیات و زندگی، به نظر برخی عبارت است از مبادله مواد و انرژی بین ارگانیسم و محیط بیرونی و بین سلول‌های ارگانیسم و محیط درونی. بر اساس این می‌توان گفت: هر نظام زنده از بی‌نظمی محیط‌زیست خود به‌وجود می‌آید و برای استمرار حیات و ثبات خویش نیازمند ارتزاق از بی‌نظمی محیط بیرونی است. به دیگر سخن، تعادل سیستم‌های زنده در استفاده از عناصر بی‌نظم محیط و تبدیل آن‌ها به عناصر منظم است. سیستمی که این‌گونه تعادل خود را به‌دست آورد، از ثبات برخوردار است (شمس، ۱۳۸۳).

تعادل

تعادل در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، شیمی، ترمودینامیک، فیزیک، و مکانیک، دارای تعاریف متفاوتی است که جملگی مخرج مشترکی دارند، و در تعاریفی که در این‌جا ارائه می‌شود، روی این نقاط مشترک تاکید خواهد شد. در تعاریف معمول، تعادل به «حالت و رفتار یا موضعی با ثبات یک پیکر یا چیزی اطلاق می‌شود که اوزان آن، بر مبنای یک نقطه اتکا، به‌طور مساوی به دو بخش تقسیم شده است، به‌طوری که این پیکره یا شیء به هیچ یک از طرف‌ها واژگون نمی‌شود» (Valery, 2012). در عرصه فکری، اخلاقی، و روان‌شناختی، رونالد و مارتن در آغاز قرن بیستم انسان را هنگامی متعادل می‌دانست که «از نظر روحی و فکری هیچ تشویش و آشفتگی، داخلی و بیرونی، کارکرد طبیعی آن را برهم نمی‌زند» (Rolland & Martin, 1904:210). به نظر این پژوهشگر، تعادل روحی وضعیتی از ساختار و کارکرد روانی در فردی است که از هیچ تشویش و نگرانی درونی رنج نمی‌برد. به نظر این نگارنده، در عرصه اجتماعی تعادل عبارت است از توزیع بهینه منابع درونی سیستم میان بازیگران و اعضای نظام، به‌گونه‌ای که بیش‌تر آن‌ها ضمن پذیرش جایگاه خویش، برای تداوم کارکرد و بازده بهتر سیستم فعالیت کنند. بر اساس این، تعادل ضدانحصار است، چرا که انحصار تعادل بازیگران را برهم می‌زند و آن‌ها را به جلوگیری از کارکرد بهینه نظام هدایت می‌کند. در واقع، تعادل شرط بقای هر سامانه و نظام است؛ اگر تعادل برهم ریزد هرج و مرج حاکم می‌شود، و فرایند تکامل دستخوش تاخیر یا نابودی قرار می‌گیرد.

ثبات، فرایند تعادل

به نظر پارسونز، یک سیستم زمانی از ثبات برخوردار است که «رابطه میان ساختار و فرایندهایی که در درون آن به وقوع می‌پیوندند، و رابطه بین سیستم و محیط بیرونی آن، به‌گونه‌ای باشد که

تناسب‌ها و روابط تعریف‌کننده ساختار سیستم را - تقریباً بدون تغییر - حفظ کند». بنابراین، به نظر وی، نظام باثبات از خصوصیت تمکین در برابر برخی قوانین ساختاری برخوردار است. در مقابل و در چارچوب این قوانین سازمان، سیستم با استفاده از تنظیم‌های ارگانیک و از راه جابه‌جایی مستمر تعادل درونی، خود را با تغییرهای بیرونی و تنش‌های محیطی سازگار می‌کند. در واقع، ثبات و تعادل دو روی یک سکه هستند، و در هر زمینه‌ای که تعادل برقرار شود، طبیعتاً ثبات هم برقرار می‌شود. به نظر این پژوهشگر ثبات عبارت است از عدم وقوع مستمر و مکرر حوادث، رفتارها، و تحرک‌هایی که کارکرد منظم یک نظام را مورد تردید قرار دهد. بنابراین، ثبات اساس تداوم حیات و سلامت هر سیستم زنده - اعم از انسان، حیوان، گیاه یا سازمان‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و نظام‌های دولتی است. بدون ثبات هیچ نظام انسانی نمی‌تواند به‌درستی برنامه‌ریزی کند.

در همین راستا، تعادل را می‌توان به موقت و پایدار تقسیم کرد: تعادل موقت زمانی به‌دست می‌آید که نیازهای موقت را همچون نوشیدن یک لیوان آب، یا خوابیدن در طول شب ارضا کند؛ در حالی که به دنبال کسب تعادل مستمر «ثباتی پایدار» حاصل می‌شود. برای مثال، یک انسان محترم، با عزت و قانع، با درآمد مکفی، به‌طور معمول برخلاف نیازهای فزاینده مادی، می‌تواند ضمن کنار زدن هوس‌های زودگذر، از ثبات روحی و روانی پایداری برخوردار باشد و در سالیان دراز با این ویژگی شناخته شود. در این‌جا به یک اصل بدیهی می‌رسیم که بر مبنای آن تعادل قدرت، ثبات میان سیستم‌ها را رقم می‌زند؛ و بی‌تعادلی به عنوان عامل فروپاشی ثبات شناخته می‌شود. اما تجارب بشری نشان می‌دهد که این روابط - به‌واسطهٔ ماهیتشان - در معرض تغییر مستمر هستند، به‌طوری که گاه نبود تعادل لازمهٔ ثبات است (امرسون و همکاران، ۱۳۸۱). در این راستا، گاردنر و آشبای (۱۹۷۰)، معتقد هستند که برخی از نهادها از قابلیت «ثبات-افراطی»^۲ و بالایی برخوردارند، به‌طوری که در برابر شوک‌های بسیار سخت نیز مقاومت می‌کنند و ثبات خود را نگه می‌دارند (Gardner & Ashby, 1970).

ثبات بر مبنای نبود تعادل

سازمان‌ها نیز مانند انسان‌ها نیاز به ثبات دارند. یک سیستم باز به‌طور مستمر محل رفت‌وآمد «جریان‌های^۳ نامنظم» و ناثبات محیط اطراف خود است. این جریان‌ها، نظم درونی و اصول سیستم را از بین نمی‌برند، بلکه سهم مهمی در حفظ و تداوم آن‌ها دارند. بدین ترتیب است که موجود زنده،

-
1. Gardner & Ashby
 2. Ultra-Stability
 3. Flows

برخلاف اغتشاش‌ها و تشتت‌های بیرونی، ریخت^۱ و ثبات درونی خود را حفظ می‌کند. ثبات در این شرایط، به معنای نبود حرکت و تغییر نیست؛ ثبات در سیستم‌های باز (همانند انسان‌های باز)، یک ثبات کلی و ساختاری است، و نبود ثبات در عناصر ترکیب‌کننده آن دیده می‌شود. این نبود ثبات گاه مفید است، چرا که تعادل درونی ارگانیسم را تبدیل به یک تعادل دینامیک و در حال رشد می‌کند. در این شرایط، وضعیت ثبات برپایه نبود تعادل استوار است و محصول آن تغییرها هستند (شوالیه، ۱۳۷۸). به عبارت دیگر، سازمان (و موجود زنده) از یک سو، ساختار خود را حفظ می‌کند و از سوی دیگر، ضمن مقاومت در برابر جریان‌های بی‌ثبات‌کننده محیطی، که وارد آن می‌شوند، از آن‌ها ارتزاق می‌کند (مانند سربازخانه‌ای که جوانان ناآشنا به نظم پادگانی را که از اقوام مختلف هستند، جذب می‌کند و با آموزش، آن‌ها را به عناصر مفید برای دفاع از کشور آماده می‌سازد). در صورت بسته شدن و قطع ارتباط با محیط و ارتزاق نکردن از محیط بدون واسطه، سیستم داغ می‌کند و دچار تنش می‌شود، که در صورت تداوم این وضعیت پیری زودرس و بی‌ثباتی دامن‌گیر آن خواهد شد.

در دهه‌های اخیر، بیش‌تر سیستم‌ها، با ایجاد تحول و برهم زدن تعادل درونی خود، تلاش کردند تا ثبات مطمئن‌تری برپا سازند. وضعیت ثبات بر مبنای نبود تعادل در انسان‌ها نیز مشهود است. وقتی یک انسان با روزه گرفتن، تعادل بیولوژیک خود را موقت برهم می‌زند، به‌طور مشخص برای رسیدن به یک ثبات روحی و معنوی، و سلامت کلی بدن مبادرت می‌کند. در این راستا، سعدی می‌فرماید: اندرون از طعام خالی‌دار / تا در آن نور معرفت بینی (گلستان، حکایت ۲۲). در چنین شرایطی، می‌توان این نظر را مطرح کرد که وضعیت ثبات برپایه نبود تعادل استوار است و محصول آن نیز تغییر است؛ در این‌جا تغییر حلقه اتصال تعادل و ثبات است.

هم‌ایستایی^۲

در تعاریف سنتی هم‌ایستایی یعنی تمایل طبیعی، فطری، و خودبه‌خودی سازمان‌ها (و موجودات زنده) به حفاظت و تنظیم خویش^۳، نیاز به خودحفاظتی، و ادامه حیات است که سبب می‌شود موجود زنده هر تهدیدی علیه تعادل و ثبات داخلی خود را با هدف دفاع از خود به کنار بزند (Chevallier & Loschak, 1978). بنابراین، خاصیت هم‌ایستایی هر موجود زنده و حتی سازمان‌های اجتماعی و سیاسی در خدمت برپایی ثبات آن است. گو اینکه به قول شوالیه و لاشاک (۱۹۷۸)، تحلیل‌های

1. Morphology
2. Homeostasis
3. Self-Adjusting

بعدی که مطرح شد، کمی با تعاریف سنتی متفاوت بود؛ بدین معنا که این‌گونه بیان می‌شود که تمایل به «حفاظت از خود» در سازمان‌ها، ذاتی و فطری نیست (شوالیه، ۱۳۷۸: ۱۸۶). در همین رابطه، ایستون^۱ (۱۹۷۴)، معتقد است که در پژوهش‌های مربوط به سیستم‌های سیاسی نباید اصل هم‌ایستایی را بکار گرفت، چرا که «آنان (اصولاً) باید در حال سازگار نمودن مستمر سازمان با اهداف خود باشند» (ص ۴۶۶).

تحلیل نظریه‌های متداول

در ارتباط با موضوع نیاز و انگیزش انسان، از دهه ۱۹۲۰ نظرها و رویکردهای گوناگونی مطرح شد که دیدگاه‌ها و نظریه‌های «ماشینیستی»، «خردگرایی»، «لذت‌گرایی»، «غریزه‌ها»، «نظریه رفتاری»، و «روانکاوی» از آن جمله هستند. از دهه ۱۹۳۰ نیز برای تشریح رفتار انسان، نظریه‌های جدید انگیزش مطرح شده‌اند همچون نظریه‌های «نیاز»، «تقویت»، «شناخت»، و «ویژگی‌های شغل» که در زیر به آن‌ها اشاره خواهد شد.

فروید و نیازهای خودآگاه و ناخودآگاه

اولین تلاش‌ها برای رسمی ساختن نظریه‌ای به‌نسبت جامع، برای دسته‌بندی نیازهای انسان، تلاشی است که از سوی پدر نظریه نیاز نوین، موری (۱۹۳۸) به عمل آمد. وی در کتاب شخص‌شناسی خود موضوع نیاز به پیشرفت را مطرح کرد. او اولین نفری نبود که بحث نیازهای بنیادین و نقش تعیین‌کننده آن‌ها را در شکل‌گیری شخصیت مطرح کرد. پیش از وی، دانشمندانی چون فروید با طرح نیازهای خودآگاه و ناخودآگاه، نخستین گام را در این عرصه برداشته بودند.

موری، نیازهای اولیه و ثانویه

در گام‌های بعدی، موری (۱۹۳۸)، فهرست به‌نسبت جامعی، شامل بیست نوع نیاز را که تعیین‌کننده شخصیت انسان هستند، تهیه می‌کند. او این کار را با تفکیک بین دو گروه از نیازها آغاز می‌کند: نیازهای اولیه شامل نیاز به تنفس، آب، غذا، مسایل جنسی، و از این قبیل، که مبنای بیولوژیک دارند و به تقاضاهای جسمانی شخص مربوط می‌شوند. نیازهای ثانویه از نظر وی اکتسابی است و تحت تاثیر اجتماع و عوامل محیطی بروز می‌کنند. از مهم‌ترین نیازهای ثانویه، که وی در کتاب شخص‌شناسی خود مورد تحلیل قرار می‌دهد، می‌توان به نیاز به پیشرفت اشاره کرد. به نظر موری، با شناسایی نیاز به پیشرفت در افراد، شناسایی وضعیت روانی آنان آسان می‌شود و به‌راحتی می‌توان دیگر نیازهای روانی او

1. Easton

را شناسایی کرد (Murray, 1938). همان‌طور که اشاره شد، موری اولین کسی نبود که بحث نیازهای بنیادین و نقش تعیین‌کننده آن‌ها را در شکل‌گیری شخصیت مطرح کرد، اما به دلیل تلاش‌های وی، او را بانی نظریه نیاز نوین می‌نامند. دیدگاه‌های موری، پژوهش‌های بسیاری را دامن زد، به‌طوری که پژوهشگران دیگری چون مازلو و لویس (۱۹۸۷)^۱، هرزبرگ و همکاران^۲ (۱۹۵۹)، واینر^۳ (۱۹۷۹)، و کوپینگ^۴ (۱۹۹۷)، به دنبال آزمون و تجزیه و تحلیل نظریه‌های او در این عرصه بودند، که در این میان، به نقد، تحلیل، و تکمیل مهم‌ترین آنان یعنی، نظریه طبقه‌بندی نیازهای مازلو می‌پردازیم.

جدول ۱: صاحب‌نظران، نیازها، و مصداق‌ها

صاحب نظر	انواع نیاز	مصداق‌ها
فروید	نیازهای خودآگاه	غذا، آب، هوا، نیازهای جنسی...
	نیازهای ناخودآگاه	پرخاشگری
موری	نیازهای اولیه	خواری طلبی، پیشرفت، پیوندجویی، پرخاشگری، خودمختاری، مقابله و...
	نیازهای ثانویه	نمایش، آسیب‌گریزی، تحقیرگریزی، مهرورزی، نظم، بازی، طرد
	زیستی (فیزیولوژیک)	غذا، آب، هوا، ضرورت‌های جنسی، مسکن...
	ایمنی	ایمنی در برابر حوادث طبیعی و غیرطبیعی، ایمنی سیاسی، اخلاقی...
مازلو	تعلق و عشق	پیوندهای اجتماعی، عضویت در سازمان‌ها، دوستی، ازدواج
	تکریم، احترام، منزلت	نیاز به احترام و شخصیت، به ارتقای و ترفیع، به موقعیت‌های اجتماعی...
	خودشکوفایی	رسیدن به آرمان‌ها و ایده‌آل‌ها در عرصه‌های مورد علاقه
هرزبرگ	نیازهای نگهدارنده	غذا، پول، مسکن، آب، هوا...
	نیازهای انگیزاننده	توانایی کسب موفقیت، نیاز به رشد روانی و فکری، نیاز به اجرای وظایف دشوار، کسب اعتبار...
اتکینسن و مک‌کلند	نیاز به کسب موفقیت	خطرپذیری، نتیجه‌گرایی، کارهای مبارزه‌جویانه...
	نیاز به قدرت	کنترل دیگران، عرضه پیشنهاد، ابراز عقیده، متقاعدسازی...
کوپینگ	نیازهای معنوی	نیاز به هدف، امید در زندگی، فراتر رفتن از اوضاع، مشغول شدن به رفتارهای مذهبی، احساس خودارزشمندی
شمس	نیاز به ثبات (و ارزیابی ثبات پویای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، جسمی، روحی، روانی، مثبت)	سازمانی...

1. Maslow & Lewis
2. Herzberg *et al.*
3. Weiner
4. Koenig

از میان نظریه‌هایی که در خصوص نیازهای آدمی مطرح شده است، نظریه مازلو (۱۹۷۰)، روان‌شناس آمریکایی از معتبرترین نظریه‌های مطرح در مورد نیازهای انسانی است. مازلو در آغاز نیازهای انسان را به‌گونه‌ی سلسله‌مراتبی در پنج طبقه شامل نیازهای زیستی، ایمنی، اجتماعی، تعلق و محبت، و احترام و خودشکوفایی تقسیم‌بندی کرد. وی سپس این طبقه‌بندی را با افزودن نیاز به زیبایی و نیاز به شناختن و فهمیدن تکمیل کرد. بنابراین، طبق این نظریه، نیازهای اساسی انسان به تفکیک عبارت‌اند از: نیازهای جسمانی اولیه (نیاز به غذا، پوشاک، و مسکن)؛ نیازهای ایمنی (نیاز به ثبات و رهایی از ترس و نگرانی)؛ نیاز به تعلق‌های اجتماعی، دوستی، عشق، و همگرایی با دیگران؛ نیاز به احترام (حرمت، مقام، و موقعیت)؛ نیاز به خودشکوفایی؛ نیاز به دانستن، شناختن، و فهمیدن (شناخت و درک پدیده‌ها)؛ و نیازهای زیبایی (نیاز به زیبایی و نظم). در این طبقه‌بندی، نیازهای زیستی چون خوراک، پوشاک، و مسکن در سطح یک قرار دارند، چرا که به قول موری (۱۹۳۸)، نیازهای اولیه و اساسی آدمی برای حفظ حیات هستند. تا زمانی که نیازهای اساسی برای فعالیت‌های بدن به حد کافی ارضا نشوند، عمده فعالیت‌های شخص به احتمال در این سطح خواهند بود و برای بقیه نیازها انگیزش کمی ایجاد خواهند کرد (رضاییان، ۱۳۸۶).



شکل ۲: هرم سلسله‌مراتب نیازها از دیدگاه مازلو

هنگامی که ارضای نیازهای اساسی آغاز می‌شود، تغییری که در انگیزش فرد رخ می‌دهد، بدین گونه است که به جای نیازهای زیستی، سطح دیگر نیازها اهمیت پیدا می‌کند و محرک رفتار فرد می‌شود. «هنگامی که نیازهای این سطح قدری ارضا شوند، بقیه نیازها نیز به همین ترتیب تا پایان سلسله مراتب نیازها اوج می‌گیرند و پس از ارضا فروکش می‌کنند و نوبت را به دیگری می‌سپارند» (رضاییان، ۱۳۸۶: ۴۲).

تلفیق اصول منبعث از نظریه موری و مازلو

مطالعه نظریات مازلو و موری پنج اصل را مورد تاکید قرار می‌دهد:

(۱) اصل موقتی بودن ارضای نیاز: ارضای نیازهای انسان جنبه موقتی دارد؛ یعنی هرگز یک نیاز انسان به طور دائمی ارضا نمی‌شود؛

(۲) اصل «کاهش شدت نیاز» ارضاشده: هرگاه یک نیاز تا حدودی ارضا شود، تا مدتی محرک رفتاری وی نخواهد بود؛ یعنی پس از ارضای هر نیاز، انسان تلاش می‌کند که سایر نیازهای ارضانشده خود را برطرف سازد؛

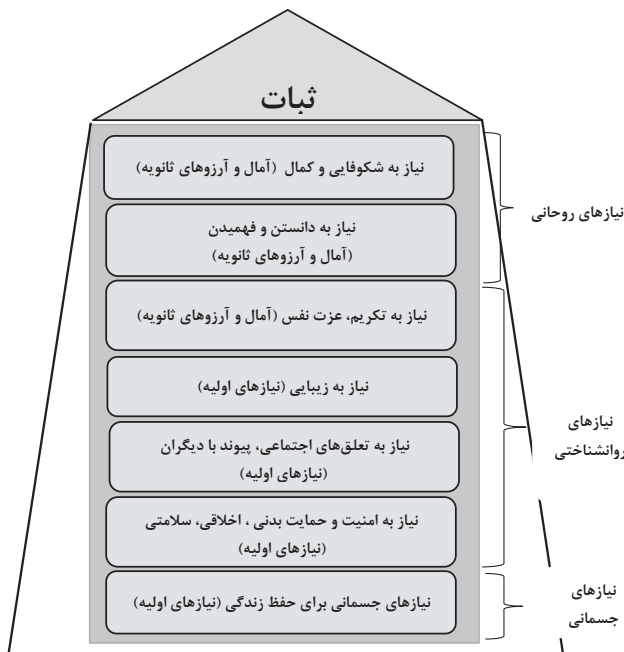
(۳) اصل منسجم بودن وجود انسان: هر انسان یک کل منسجم و نظام یافته است؛

(۴) اصل تنوع نیازهای آگاهانه انسان: نیازهای آگاهانه انسان‌ها متنوع تر از نیازهای نهانی آنان است؛ و

(۵) اصل «توالی نیازها»ی انسان: نیازهای انسانی به ترتیب بر مبنای یک سلسله مراتب به نسبت قابل پیش بینی مطرح می‌شوند و از نیازهای ابتدایی و سطح پایین تا نیازهای سطح عالی امتداد می‌یابند. به این ترتیب، هر سطح از نیازهای انسان فقط هنگامی فعال می‌شود که نیازهای سطح پایین تر ارضا شده باشند (Murray, 1938 & Maslow, 1970).

البته دو اصل کمبود و توالی نیازها فقط در مورد نیازهای سطح پایین (نیازهای اولیه) صدق می‌کند؛ یعنی با ارضای نیازهای سطح بالا، تمایل به ارضای بیش تر آن‌ها شدت می‌یابد. برای مثال، نیاز به شناخت، تکامل، و شکوفایی ممکن است سیری ناپذیر باشند. به نظر این پژوهشگر، عطش آموختن، فرد را در بستر فرایندی از «ثبات‌های پویا» و ناپایدار قرار می‌دهد؛ به عبارت روشن تر، شخص با آموختن به مرحله‌ای از ثبات می‌رسد، در حالی که نگاه به مرحله بالاتر دارد و برای آموختن بیش تر «بی تابی» می‌کند؛ این بی تابی نشان از پویایی ثبات دارد. در صورتی که بخواهیم این نیازها را در دسته بندی دیگری طبقه بندی کنیم، می‌توان کلیه نیازها را به سه گروه

نیازهای جسمانی (نیازهای زیستی)، نیازهای روان‌شناختی (نیازهای ایمنی، تعلق اجتماعی، زیبایی، و نیاز به تکریم)، و نیازهای متعالی و روحانی (آرزوی دانستن، کشف، و شکوفایی)، تقسیم کرد.



شکل ۳: تلفیق نظریه موری و مازلو با نظر پژوهشگر

روش‌شناسی پژوهش

با توجه به این‌که هدف پژوهش حاضر، ارائه مدل مفهومی برای تبیین نظریه ثبات است، از این‌رو، روش پژوهش «توصیفی - پیمایشی»، و از نظر دستاوردها «بنیادی - کاربردی» است؛ و از نظر نحوه گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای (چاپی و الکترونیکی) است. همچنین، از لحاظ کنترل متغیرها، غیرآزمایشی است. این فرضیه‌ها مبتنی بر اصل بدیهی^۱ «با ارضای نیاز، انسان به آرامش می‌رسد»، ایجاد می‌شوند.

1. Axiom

فرضیه اصلی

ارضای هر یک از نیازها (اعم از خواسته‌ها و آرزوها)، برای رسیدن به ثبات است.

فرضیه‌های فرعی

اجابت نیازهای اولیه به برقراری ثبات موقت می‌انجامد.

ارضای نیازهای ثانویه به برپایی ثبات پایدارتر می‌انجامد.

بحث و نتیجه‌گیری

همه راه‌ها به ثبات ختم می‌شوند

هر اقدامی که اشخاص حقیقی و حقوقی انجام می‌دهند (مثل راه رفتن یا برنامه‌ریزی برای آینده)، یا انجام نمی‌دهند (مثل خوابیدن، کم‌کاری، دست از کار کشیدن، یا اعتصاب)، برای پاسخ به یک نیاز است. این نیاز ممکن است با یک اقدام فوری و با کم‌ترین هزینه ارضا شود یا مجموعه‌ای از اقدام‌ها و فعالیت‌ها لازم باشد که این نیاز تسکین یابد. در هر دو وضعیت، سیستم یا موفق به برقراری تعادل و ارضای نیاز به ثبات می‌شود، یا تعادلش برقرار نمی‌شود و بی‌تعادلی سبب فروپاشی ثبات می‌گردد. این گروه از نیازها با یکدیگر رقابت دارند و ارضای هر یک از آن‌ها بخشی از نیازهای بیولوژیک را ارضا می‌کند؛ از این‌رو، ثباتی که در شخص ایجاد می‌کند، بخشی و موقت است (مانند رفع تشنگی).

ثبات در کوتاه‌مدت و ثبات پایدارتر

موری (۱۹۳۸)، با تفکیک دو گروه از نیازها به اولیه و ثانویه معتقد است که نیازهای اولیه شامل نیاز به تنفس، آب، غذا، مسائل جنسی، و از این قبیل هستند که مبنای بیولوژیک دارند و به تقاضاهای جسمانی شخص مربوط می‌شوند؛ نیازهای ثانویه از نظر وی اکتسابی هستند و تحت تاثیر اجتماع و عوامل محیطی بروز می‌کنند. از مهم‌ترین نیازهای ثانویه، که وی در کتاب «شخص‌شناسی» خود مورد تحلیل قرار می‌دهد، می‌توان به نیاز به پیشرفت اشاره کرد. به نظر موری، با شناسایی نیاز به پیشرفت در افراد، شناسایی وضعیت روانی آنان آسان می‌شود و به راحتی می‌توان دیگر نیازهای روانی او را شناسایی کرد (Murray, 1938). این گروه از نیازها، اغلب رقابتی با یکدیگر ندارند و نیاز به ارضای مستمر آن‌هاست.

ایجاد بی‌ثباتی برای کسب ثبات برتر: ثبات در تغییر

گاه نبود تعادل لازمهٔ ثبات است (امرسون و همکاران، ۱۳۸۱). در دهه‌های اخیر، بیش‌تر سیستم‌ها با ایجاد تحول و برهم زدن تعادل درونی خود تلاش می‌کنند که ثبات مطمئن‌تری برپا سازند. این قانون می‌تواند بر رفتار انسان‌ها نیز حاکم شود. انسان‌هایی که با بهره‌گیری از روش‌های خودسازی تلاش دارند که به مقام‌های بالاتر معنوی دست یابند، در کوتاه‌مدت نیازهای بیولوژیک خود را سرکوب می‌کنند. در چنین شرایطی، می‌توان این نظر را مطرح کرد که وضعیت ثبات بر پایه نبود تعادل استوار است و محصول آن تغییر است. در واقع، «تغییر» حلقهٔ اتصال تعادل و ثبات است. در این‌جا به نظر دیگری می‌رسیم که محور بحث مدیریت راهبردی است. یک شخص حقیقی یا حقوقی از اواخر قرن بیستم به بعد (در دوران پست‌مدرن)، برای کسب «ثبات کلی» خود باید به‌طور مستمر تعادل درونی‌اش را برهم زند تا به ثبات برسد. به دیگر سخن، ثبات شخص ناپایدار یا «ثبات در تغییر» است.

نقش عوامل محیطی در ایجاد ثبات در بحران!^۱

با استناد به همان شعر کلیم کاشانی که در مقدمه به آن اشاره شد، می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که برخی از اشخاص از فضای بحرانی ارتزاق می‌کنند تا به ثبات برسند. برخلاف اشخاصی که نیاز به فضای بدون تنش و دوستی دارند تا به ثبات برسند، برخی نیاز به دشمن و فضای تنش‌آلود دارند تا به ثبات برسند. در این زمینه، گوبلز وزیر تبلیغات و روشنگری ملی حکومت هیتلر می‌گفت: «وقتی یک نظام نتواند منابع اولیه خود را به‌خوبی تامین کند، باید... برای ملت دشمن بتراشد: دشمنان خارجی، دشمنان داخلی؛ اگر دشمن واقعی پیدا نشد، حتی دشمن خیالی... باید به‌طور دائم درگیر بود، درگیر تبلیغات علیه همسایگان (غیبت)، علیه قدرتمندان... باید بحران ساخت. رمز موفقیت و ماندگاری (ثبات) ما ماندن در وضعیت جنگی و بحران‌هاست»^۲ (Roberts, 2000). در چنین شرایطی، نظام بیرونی قدرتمندتر، به ضربه زدن به شخص دشمن‌تراش با استفاده از روش‌هایی چون ستیز، به انزوا کشاندن، محاصره، و قطع ارتباطات شخص بحران‌طلب با محیط دور و نزدیک مبادرت می‌ورزد. این وضعیت به «داغ شدن» و رادیکالیزه‌تر شدن گویش این شخص حقیقی و حامیان او، و تغییر فرهنگ و شیوه سازماندهی در اشخاص حقوقی تحت مدیریت او می‌انجامد. پیدایش این شرایط، در صورت وجود ثبات در دریافت و «ارتزاق حداقلی» - از محیط بیرونی و درونی - توسط شخص محاصره و سرانجام موجب حفظ «ثبات نظام محصور در بحران» می‌شود.

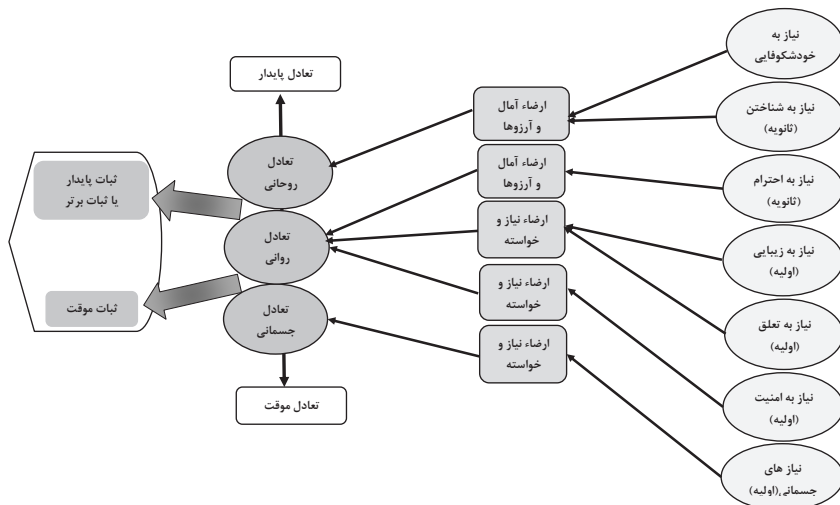
1. Stability in Crisis

۲. جوزف گوبلز دوازده سال وزیر تبلیغات آلمان نازی بود.

تلفیق روش‌های استقرایی و قیاسی برای طرح نظریه نیاز به ثبات

با توجه به مباحث مورد تحلیل می‌توان نتیجه گرفت که تمامی نیازهای اشخاص (اعم از حقوقی یا حقیقی)، برای ارضای نیاز غایی به ثبات است. بر اساس این، به هر میزان که شخص کیفی‌تر یا جاه‌طلبی‌تر باشد، از مراحل ثبات موقت فاصله می‌گیرد و به سوی ثبات پایدارتر گام برمی‌دارد. به عبارت دیگر، با ارضای «نیازهای عینی» نخستین، شخص به تعادل فیزیکی و ساختاری موقت دست می‌یابد؛ و با ارضای نیازهای اولیه با «ماهیت انتزاعی»، (نیاز به امنیت، زیبایی، و پیوند)، شخص به تعادل روانی دست می‌یابد (نگاه کنید به شکل ۳). اما این گروه از نیازهای اولیه، گرایش به عبور از تعادل اولیه به تعادل پایدار دارند. در گام سوم، شخص برای ارضای نیازهای جاه‌طلبانه - که از آن‌ها با نام‌های «آمال و آرزوها» یاد می‌کنیم - به دنبال رسیدن به تعادل پایدار و سرانجام «ثبات پایدار» است. برای رسیدن به ثبات پایدار یا برتر، گاه شخص مجبور می‌شود که ثبات خود را به‌طور عمدی برهم زند تا به ثبات برتر دست یابد. در این وضعیت، شخص پس از تعادل موقت، دچار «تکان‌های شدید» و «شوک» می‌شود و برای مدتی تعادل خود را از دست می‌دهد. مصداق این عبور از «ثبات مادون»، و رسیدن به ثبات برتر را می‌توان در بیت زیر گلستان سعدی یافت که می‌گوید:

اندرون از طعام خالی‌دار / تا در آن نور معرفت بینی



شکل ۴: مدل تحلیلی پژوهش

اما این برهم خوردن ثبات در سیستم انسانی، می‌تواند به یک «فروپاشی»^۱ و «فاجعه»^۲ تبدیل شود یا تحت کنترل درآید، و شخص را به ثبات روحانی پایدار و برتر برساند. در این فاصله، یعنی «در مرحله عبور» از ثبات مادون به ثبات برتر، سیستم برای تحت کنترل درآوردن خود از «نبود کارکرد» ارتزاق می‌کند. اگر یک سیستم بتواند به مدت کم‌وبیش طولانی تعادل نسبی خود را با ارتزاق از نبود کارکرد به‌دست آورد و فرو نپاشد، به نظر این پژوهشگر، سیستم در وضعیت ثبات در بحران قرار دارد. به‌طور معمول، در وضعیت بحران سیستم از ثبات مطمئنی برخوردار نیست، چرا که با وارد کردن شوک به خود یا دریافت آن از بیرون، از نظر دریافت منابع حیاتی دچار کاستی می‌شود. این وضعیت می‌تواند به فروپاشی یا ثبات پایدار منجر شود. البته یک شخص (سیستم انسانی یا حقوقی)، می‌تواند وجود بحران و تزلزل را در سیستم خود از قبل پیش‌بینی کند، و ساختار خود را برای این‌گونه وضعیت‌ها آماده سازد. در این شرایط، می‌توان از سیستم‌های «تک‌ثباتی»، «دو‌ثباتی»، یا «چندثباتی» استفاده کرد که پژوهش در این زمینه به پژوهشگران آینده توصیه می‌شود.

منابع

الف) فارسی

- اشترینان، کیومرث (۱۳۹۰). *نظریه و نظریه‌پردازی*، روش پژوهش در مطالعات منطقه‌ای.
- امرسون، ام. اس. نیو؛ پیتر، سی. اوردشوک، و گریگوری، اف. رز (۱۳۸۱). موازنه قدرت: ثبات در نظام‌های بین‌المللی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بویل، پاتریک، ج (۱۳۷۴). *برنامه‌ریزی در فرایند توسعه (روش‌های نوین در برنامه‌ریزی آموزشی بزرگسالان)*. ترجمه غلامرضا احمدی و سعیده شهابی، انتشارات ققنوس.
- رضاییان، علی (۱۳۸۶). *مدیریت رفتار سازمانی (مفاهیم، نظریه‌ها و کاربردها)*. انتشارات علم و ادب.
- شمس، عبدالحمید (۱۳۸۳). هم‌پایداری و ثبات سیستم‌ها. *فصلنامه مدرس علوم انسانی*، ۸(۲)، ۱۰۷-۱۲۸.
- شمس، عبدالحمید (۱۳۹۰). *مدیریت و استراتژی‌های صنعتی - تجاری و جایگاه دولت در عرصه کسب‌وکار*. انتشارات علمی.
- شوالیه، ژاک (۱۳۷۸). *دولت قانونمند*. ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، انتشارات دادگستر.
- کاتلر، فیلیپ (۱۳۹۷). *مبانی مدیریت بازاریابی: تجزیه و تحلیل و برنامه‌ریزی*. ترجمه علی پارسیان، انتشارات ترمه.
- مارشال ریو، جان (۱۳۸۰). *انگیزش و هیجان*. ترجمه یحیی سیدمحمدی، انتشارات ویرایش.

1. Collapse
2. Catastrophe

مکدونالد، دیوید، و اشنبیرگر، اسکات (۱۳۸۷). مبانی تحقیق علمی و نظریه‌سازی: در نظریه‌پردازی، مفاهیم، و استلزامات، ترجمه سیدرضا حسینی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
هرسی، پل، و بلانچارد، کنت ایچ (۱۳۸۰). مدیریت رفتار سازمانی: استفاده از منابع انسانی. ترجمه قاسم کبیری، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی.

ب) انگلیسی

- Gardner, M. R., & Ashby, W. R. (1970). Connectance of Large Dynamic (Cybernetic) Systems: Critical Values for Stability. *Nature*, 228(5273), 784-784.
- Herzberg, F., Mausner, B., & Snyderman, B. B. (1959). The Motivation to Work, John Wiley & Sons. Inc., New York.
- Koenig, H. G. (1997). *Is Religion Good for Your Health? The Effects of Religion on Physical and Mental Health*: Psychology Press.
- Maslow, A. H. (1970). Motivation and Personality (L. Carr, Ed.): Longman, New York.
- Maslow, A., & Lewis, K. (1987). Maslow's Hierarchy of Needs. *Salenger Incorporated*, 14, 987.
- Murray, H. A. (1938). Explorations in Personality. A Clinical and Experimental Study of Fifty Men of College Age, New York, Oxford University Press.
- Roberts, J. (2000). *Joseph Goebbels: Nazi Propaganda Minister*: The Rosen Publishing Group.
- Weiner, B. (1979). A Theory of Motivation for Some Classroom Experiences. *Journal of Educational Psychology*, 71(1), 3-25.

پ) فرانسوی

- Chevallier, J., & Loschak, D. (1978). Science Administrative, Tomes 1 et 2. Paris, LGDJ.
- Easton, D. (1974). Analyse du Système Politique, trad. de P. Rocheron, Paris, A. Colin.
- Rolland, J., & Martin C. (1904). *Equilibrer*. Portail Lexical. Publié par CNRS.
- Valery, E. (2012) *Equilibrer*. Portail Lexical. Publié par CNRS.